

بحران کمونیسم کارگری

انشعاب اخیر در حزب کمونیست کارگری ایران، برخی از افراد و محافل چپ و راست در اپوزیسیون در خارج کشور را به موضعگیری واداشت و از دیدگاههای مختلفی این انشعاب مورد بررسی قرار گرفت. قاعدتا برای بررسی هر انشعابی باید به علل و عوامل بیرونی آن مراجعه کرد. بویژه جریاناتی که اسم کارگر و کمونیست را یدک میکشند باید ابتدا به موقعیت جنبش کارگری و چپ در سطح بین المللی پرداخت و همچنین بحرانی که چپ با آن دست به گریبان است، را مورد بررسی قرار داد. اما از پرداختن به این فاکتور در این نوشته صرف نظر میکنیم، بلکه تا جایی که به انشعاب اخیر مربوط میشود مولفه های واقعی و عینی تری موجود هست که با پرداختن به آنها میتوان این انشعاب را مورد ارزیابی قرار داد. در ابتدا لازم است که اشاره ای کوتاه و مختصری به روند شکل گیری جریان موسوم به کمونیسم کارگری داشته باشیم.

شکل گیری جریان موسوم به کمونیسم کارگری

با پایان جنگ سرد و شکست سرمایه داری دولتی در شوروی، چه آن احزاب و سازمانهایی که خود را با این بلوک تداعی میکردند و چه آنهایی که حتی مدتها بود صف خود را به نحوی از این مدل جدا کرده بودند و از لحاظ تئوریک هم مرزبندی رادیکال و سوسیالیستی داشتند، در معرض تعرض ایدئولوگهای بورژوازی در سطح جهانی قرار گرفتند. بخشی که با این بلوک تداعی میشدند یا بکلی از هم پاشیدند یا در بهترین حالت با یک چرخش خود را در آغوش سوسیال دموکراسی انداختند و در آن سیستم حل شدند، اما برای آنهایی که از کمونیسم و مبارزه طبقه کارگر دفاع میکردند، تلاش و فداکاریهای شبانه روزی میطلبید تا بتوان ضرر و زیانهای ناشی از این تعرض وسیع بر جنبش چپ و کمونیستی را به حداقل رسانند. در این شرایط دشوار بود که بخشی از رهبری سیاسی حزب کمونیست ایران در مقابل این تعرض وسیع بورژوازی جهانی و فاکتورهای دیگر منطقه ای از جمله تحمیل عقب نشینی بر شاخه نظامی حزب، پایان جنگ ایران و عراق، و جنگ خلیج، قادر به ارائه آلترناتیو و راه حلهایی که بتوان بحران سیاسی-تشکیلاتی حزب را در آن مقطع جوابگو شود، نبود. رهبران گرایش موسوم به کمونیسم کارگری در آن دوره با مطرح کردن مباحث در ظاهر رادیکال عملا در مقابل مسئولیت مهمی که بدوششان بود، شانه خالی کردند و به بهانه های گوناگون تشکیلات کردستان حزب را آماج حملات بهانه جوینان و غیرواقعی قرار دادند و در نهایت در شیپور دیگری نواختند. امروز بعد از گذشت 2 دهه، بسیار آسان است که نتیجه گرفت که شکل گیری و پیدایش این گرایش فکری نه جوابی بود به آن بحران و نه ضرورت اجتماعی، که طبقه کارگر به آن نیازمند بود آنرا اقتضا میکرد.

دیری نپایید که آن مباحث و تزه های در ظاهر رادیکال هم جای خود را به مباحثات غیر مارکسیستی از جمله سناریوی سیاه و سفید، حزب و قدرت سیاسی، حزب و جامعه و ... داد. کنار گذاشتن و فاصله گرفتن از آن تز و مباحث قبلی بود که جمعی از آنها چند سال پیش صفوف این حزب را ترک نموده و شکست آنرا اعلام کردند. مباحث جدیدی که منصور حکمت در کنگره 3 توانست به تصویب برساند، تغییر ریلی بود که مسیر قبلی این جریان را کاملا عوض نمود. در واقع این آخرین راهی بود که رهبری این حزب برای بقای آن به معرض آزمایش گذاشت. حزبی که در بدو تشکیلش تصور میکرد که طبقه کارگر میلیونی ایران صف کشیده اند که به آن بپیوندند، در عالم واقعیت نه تنها نتوانست هیچ جایگاهی در میان فعالین جنبش کارگری ایران پیدا کند، بلکه در صحنه سیاسی جامعه هم نتوانست نقش موثری ایفا کند. در نتیجه لازم بود برای وحدت تشکیلاتی هم بوده مباحثات تازه ای را در این کنگره مطرح و تصویب نماید. بعد از کنگره 3 بود که میبینیم در سبک کار تشکیلاتی و تبلیغاتی این جریان تغییرات اساسی و چشمگیری بوجود می آید. بحث حزب و قدرت سیاسی به محور تبلیغات آنها تبدیل میشود، و در این دوره هر اعتراض و حرکت توده ای که در جامعه ایران رخ میدهد را از آن خود دانسته و مدعی میشوند که در رأس و رهبری این اعتراضات هستند و فقط آنها هستند که در صحنه سیاسی این جامعه حضور دارند، شبیح کمونیسم کارگريشان آسمان ایران را فرا گرفته، تاریخ انقلاب را تعیین میکنند، و همواره به اعضای خود یادآوری میکنند که حزب کمونیست کارگری در آستانه کسب قدرت سیاسی میباشد، و هر ساله چند ماه قبل از 18 تیر زمزمه انقلاب سر میدهند.

برای کسانی که خارج از این حزب نظاره گر بودند، تنها یک استنباط از این ادعاها واقعی مینمایاند، آنهم عدم شناخت این حزب از اوضاع سیاسی ایران و بی ربطی آنها به اعتراضات توده ای و به رسمیت نشناختن توازن قوای موجود در میان طبقات اجتماعی در جدال و کشمکشهای طبقاتی در جامعه ایران بود. جالب این است که این همه هیجان و تبلیغات در شرایطی صورت می گرفت که اختلافات شدید سیاسی- تشکیلاتی در سطح رهبری این حزب وجود داشته و حتی اعضا و کادر هایشان از آن بی خبر بوده اند. تناقض بارزی در مدعی بودن در معرض قضاوت جامعه قرار دادن تمام مسائل و علنی بودن کنگره ها، و از آن سو خودداری از علنی کردن اختلافات سیاسی- تشکیلاتی که در سطح رهبری وجود داشت، و در انتها منجر به انشعاب شد، به چشم می خورد. این علیرغم ادعاها و تصوراتی نظیر دارا بودن نقش اصلی در عرصه مبارزات سیاسی در ایران و در یک قدمی بودن کسب قدرت سیاسی و ... بود.

امروز برای کسی که خارج از این حزب اختلافات سیاسی- تشکیلاتی طرفین را تعقیب میکند، حتی اگر تنها بیانیه های منتشر شده شان را هم مبنای قضاوت قرار دهد، هیچ نتیجه ای جز اینکه کل جریان موسوم به کمونیسم کارگری در بحران لاینحلی غرق شده است، نمیتوان گرفت. علیرغم اعلام پیرو منسحبین از گرایش کمونیسم کارگری، ولی تغییرات جدی در ایدئولوژی و تاکتیک آنها و بقای تعلق آنها به کمونیسم کارگری تنها در عالم شعار یا ادعا، بغایت محتمل است، خلاف آن شانس برای پیشروی و کسب موقعیت اجتماعی نخواهد داشت. بعلاوه با نگاهی کوتاه بر مباحثات درج شده در سایت های طرفین، علاوه بر بارز بودن اختلافات سیاسی، میتوان تشخیص داد که هنوز این اختلافات، اختلافات عمیق ایدئولوژیک با خط کمونیسم کارگری نیست، بلکه بیشتر اختلاف تاکتیکی بر سر چگونگی کسب قدرت سیاسی برای حزب است. بحث حزب و قدرت سیاسی منصور حکمت، از نظر مارکسیستی، بحثی انحرافی و بی ربط به مارکسیسم است، که نیازمند بررسی های تفصیلی است، ولی اگر اختلافاتشان مطابق ادعایشان بر سر این بحث هم باشد، که بر سر آن لقب های چپ و راست به هم میدهند، متوجه میشویم که هر دو پایبند به بحث مزبور هستند و از آن دفاع کرده و هیچکدام با این بحث مرزبندی مشخصی نکرده اند، در واقع اختلافاتشان بر سر چگونگی تحقق بخشیدن به آن است. یکی از عللی که آقای تقوایی و همفکرانش منسحبین را راست می نامند، این است که منسحبین در مقابل طرح شعار شوراها، رفراندوم و مجلس مؤسسان را بدیل بقدرت رساندن حزب میدانند. باید اضافه کرد که طرح شعار شوراها از طرف آقای تقوایی نیز کاملاً انحرافیست. شوراها آقای تقوایی، نه شوراها بعنوان ظرفی برای دستیابی طبقه کارگر به قدرت سیاسی، بلکه بعنوان ابزاری برای به صف کردن طبقه کارگر پشت سر قدرت سیاسی متمرکز برای حزبشان است.

این انشعاب به کجا ختم میشود؟

انتخاب برنامه یک دنیای بهتر از سوی منسحبین، در آینده احتمال تنشهای این دو جریان را حادثر خواهد نمود که موجب خواهد شد تا هر دو جریان بیشتر به فرقه های حاشیه ای جامعه مبدل شوند و ما شاهد انزوا و شکست قطعی کل گرایش موسوم به کمونیسم کارگری خواهیم بود. اما در کوتاه مدت حزب جدید تغییراتی را در سبک کار، تبلیغات و نحوه روابط با احزاب اپوزیسیون، بویژه احزاب چپ خواهند داد و سعی خواهند کرد تا در ارتباط با چپ ایران انعطاف نشان دهند و بنحوی از روش کنونی حزب کمونیست کارگری دوری خواهند نمود، اما چنین تغییراتی آنها را از بحران نجات نخواهد داد. حزب جدید از بدو تشکیلش، حامل تناقضات عمیقی است. از جمله انتخاب «دنیای بهتر» و اعلام وفاداریشان به خط کمونیسم کارگری از هم اکنون امکان کسب هر گونه جایگاهی در جنبش کارگری را از آنها سلب میکند، زیرا حرکت بر روی ریل کنونی، نتیجه ای غیر از آنچه در طول دو دهه پراستیک داده است، عایدشان نمی سازد. کمونیسم کارگری نه تنها نتوانست به عنوان یک خط فکری به نیازهای طبقه کارگر پاسخ گوید، بلکه بدلیل بی ربط بودن متدولوژی آنها به جنبش کارگری و سوسیالیستی هیچ توهمی برای فعالین این جنبش باقی نگذاشته است که حاصل آن فاصله گرفتن روز افزون فعالین کارگری از این جریان بوده است.

جای خود دارد که بر این نکته تأکید شود که انشعاب و تضعیف احزابی که با نام کارگر و کمونیست فعالیت میکنند، موجبات شادی جریانات ناسیونالیست، راست و ارتجاعی را فراهم میکند، اما انشعاب در کمونیسم کارگری نه تنها موجب تضعیف جنبش کارگری ایران و چپ نمیشود، بلکه فعالین رادیکال سوسیالیست در درون جنبش کارگری ایران تجربه شکست یک جریان غیرکارگری را پشت سر میگذارند که اندوخته ای افزونتر برای تقویت جنبش کارگری سوسیالیستی خواهد بود.